

## باسمه تعالی

**خلاصه جلسه گذشته**

بحث درباره جهاتی بود که محقق خوئی در مقدمه برهان لم بر اثبات ترتب بیان فرمودند. جهت ثانی که بیان فرمودند این است که آیا صحت ترتب متوقف بر قول به صحت واجب معلق است یا نه؟ ریشه این توهّم به این نکته برمی گردد که محقق نائینی که قائل به ترتب است قائل به استحاله واجب معلق است و محقق خوئی می خواهد این مطلب را بیان کند که این گونه نیست هر کسی که می خواهد قائل به ترتب باشد باید واجب معلق را محال بداند. بلکه در جلسه گذشته گفتیم که اساساً محقق خوئی ترتب را با واجب معلق تصویر می نمایند.

**جهت ثانی محقق خوئی در بیان برهان لم بر ترتب<sup>۱</sup>**

پس بحث ایشان در جهت ثانی این است که آیا قول به ترتب متوقف بر استحاله واجب معلق است یا خیر؟ حتی اگر قائل به جواز واجب معلق شویم باز می توانیم قائل به ترتب شویم یا اگر قائل به استحاله واجب معلق بشویم باز می توانیم قائل به جواز ترتب شویم و بالعکس می توانیم قائل به جواز واجب معلق باشیم و قائل به استحاله ترتب شویم و ملازمه ای بین این دو مسأله وجود ندارد و ریشه این توهّم این است که محقق نائینی که مدوّن مسأله ترتب است ایشان قائل به استحاله واجب معلق است و محقق خوئی می خواهد بگوید که این جواز به ترتب به خاطر استحاله واجب معلق نیست.

توضیح ذلک: واجب معلق واجبی است که خطاب آن فعلی است ولی واجب استقبالی است. (برای روشن شدن بحث باید درباره کلمات محقق خوئی بیشتر توضیح دهیم.) کلمه «خطاب» یعنی وجوب فعلی است، در مقابل واجب

۱. محاضرات فی اصول الفقه (طبع موسسه احیاء آثار السید الخوئی)؛ ج ۲؛ ص ۴۰۷. «الجهة الثانية: أنه لا يفرق في القول بإمكان الترتب وجوازه، والقول باستحالته وعدم جوازه، بين أن يكون زمان فعلية الخطاب متحداً مع زمان الامتثال والعصيان...»

معلق، واجب منجزی است که خطاب و واجب هر دو فعلی هستند. ما قبلاً گفتیم اگر وجوب و واجب هر دو حالی باشند واجب منجز است، در مقابل جایی که وجوب حالی است و واجب استقبالی است واجب معلق است ولی محقق خوئی، تعبیر به خطاب کرده است. قبلاً برای واجب معلق مثال حج زدیم و گفتیم زمانی که استطاعت تحقق پیدا می‌کند وجوب حج فعلی می‌شود ولی زمان واجب که خود عمل حج است چهارم ماه دیگر است. مکلف الان مستطیع می‌شود و وجوب الان فعلی می‌شود ولی حج در ایام مناسک انجام می‌شود. ثمره واجب معلق در مقدمات مفوته ظاهر می‌شود، زیرا وجوب حج فعلی است و لذا الان باید بروی مقدمات حج را مهیا کند و دیگر مشکلی در تاخیر انجام مقدمات ندارد. ایشان تعبیر به خطاب می‌کند و می‌گوید خطاب فعلی است. در مقابل این واجب معلق واجب منجز است که خطاب و واجب، هر دو حالی است مثلاً اذان ظهر که گفته می‌شود بنابر مشهور وجوب حالی می‌شود و زمان واجب هم حالی است. پس منظور ایشان از خطاب، همان وجوب است.

نکته دیگر اینکه محقق خوئی می‌فرماید: تقسیمات حکم، طبق نظر ما دو مرحله دارد یکی مرحله انشاء یا جعل یا اعتبار است و دیگری مرحله منشأ یا فعلیت یا معتبر است. (این کلمات را تکرار می‌کنیم تا با مدرسه محقق خوئی آشنا شوید.) قبلاً گفتیم که انشاء خفیف المؤمنه است و به صورت قضیه حقیقیه جعل می‌شود. البته قضیه حقیقیه در کلمات محقق خوئی همان قضیه خارجیّه بوعلی است که و چندین بار شهید مطهری این نکته را متذکر شده‌اند. قضیه حقیقیه در قوه قضیه شرطیه است، مثلاً در خطاب «المستطیع یجب علیه الحج» مستطیع موضوع و «یجب» حکم و «حج» واجب یا ماموریه است. این قضیه وقتی به شکل قضیه حقیقیه به کار برود در قوه قضیه شرطیه است به این معنا که اگر مستطیعی پیدا شد حج واجب می‌شود به تعبیر قرآن «من استطاع الیه سبیلاً» و این آیه انشاء و جعل قضیه شرطیه است و به دلیل اینکه انشاء خفیف المؤمنه است، برای انشاء لازم نیست در عالم مستطیع وجود داشته باشد، ولی منشأ که همان حکم است وقتی خارجیت دارد و زنده

است و محرک است که موضوع آن یعنی مستطیع در خارج پیدا شود. لذا انشاء یا جعل یا اعتبار که خفیف المؤمنه است از حین جعل هست ولی معتبر وجود ندارد وقتی معتبر و منشأ می آید و خارجیت پیدا می کند که شرط آن محقق شود و موضوع خارجیت پیدا کند.

قطعا انشاء می تواند زماناً از منشأ خارجی، منفک شود. ایشان می خواهد ثابت کند که خطاب اهم و مهم، هم بنا بر قول به استحاله واجب معلق و هم بنا بر قول به جواز واجب معلق هم زمان هستند و اختلاف رتبه هم ندارند. خطاب اهم و خطاب مهم یعنی وجوب اهم و وجوب مهم یعنی فعلیت اهم و فعلیت مهم یعنی معتبر یا منشأ و حکم فعلی هر دو فعلیت دارند. اگر این مطلب ثابت شود مدعای محقق خوئی که فرمود مسأله جواز ترتب ملازمه با مسأله استحاله واجب معلق ندارد، ثابت می شود.

### استدلال محقق خوئی بر وحدت زمان و رتبه خطاب اهم و مهم

محقق خوئی می فرماید: در فضای استحاله واجب معلق، یعنی در فضایی که همیشه وجوب و واجب حالی باشند و خطاب و تکلیف با هم باشند، قطعا انشاء از نظر زمان از منشأ جدا می شود و هیچ مشکلی هم نداریم و جعل از مجعول جدا است زیرا جعل به شکل قضیه حقیقه است و موقعی که تکلیف انشاء می شود لازم نیست که منشأ موجود باشد بلکه مجعول وقتی که موضوع تکلیف محقق شود وجود پیدا می کند و لذا دعوا در مرحله جعل نیست اختلاف زمان جعل و مجعول یا زمان انشاء و منشأ یا اعتبار و معتبر مسلم است و هیچ بحثی ندارد به خصوص بنابر مبنای ما که قضایا به صورت حقیقه جعل می شوند، لکن مجعول وقتی موضوع محقق شد، محقق است. وقتی خطاب محقق شد بنابر قول به استحاله واجب معلق، وجوب و فعلیت و خطاب که آمد باید واجب هم بیاید و تفکیک امکان ندارد؛ این مسأله هم در اهم و هم در مهم جاری است و همین مسأله ثابت می کند که اهم و مهم هم زمان هستند. در ترتب تکلیف اهم مشروط نبود بلکه فعلی بود و خطاب اهم، فعلیت داشت و زمان آن هم حالی است و واجب مهم مشروط به عصیان اهم بود. وقتی زمان عصیان اهم همان زمان فعلیت اهم است زیرا تا اهم فعلی

نباشد عصیان آن محقق نمی‌شود، لذا عصیان و امتثال اهم، در زمان فعلیت وجوب اهم است و فرض این است که زمان واجب و وجوب یکی است. در مثالی که بیان کردیم، حکم ازاله فعلی است و واجب هم الان است و سقوط و عصیان واجب هم زمان واجب است پس مهم که معلق بر عصیان واجب اهم است هم زمان با واجب اهم است زیرا عصیان اهم الان است و مهم یا به شکل شرط مقارن یا متاخر مشروط بر عصیان است پس فعلیت مهم همان زمان عصیان است و زمان عصیان موقعی است که واجب اهم را در اختیار مکلف قرار می‌دهند. پس وجوب اهم فعلی است و واجب در اهم هم زمان با وجوب است و عصیان اهم در همین زمانی است که واجب است، وجوب مهم با این عصیان فعلیت پیدا کرده است و واجب در مهم نیز هم زمان با وجوب است پس واجب مهم هم زمان با واجب اهم است. الان مسأله ما این است که خطاب اهم فعلی است زیرا مطلق است، واجب آن هم متصل به این خطاب است زیر واجب معلق محال است و عصیان هم در زمان واجب است و این عصیان موضوع برای تحقق فعلیت مهم است پس واجب در مهم که صلات باشد الان است. پس خطاب اهم و مهم هم زمان هستند زیرا خطاب به اهم یعنی وجوب فعلی، مطلق است و واجب هم هست و عصیان هم الان است کما اینکه امتتالش در زمان واجب است و مهم هم شرطش عصیان است که الان فعلیت پیدا کرده است و واجب هم در مهم با فرض استحاله واجب معلق متصل به وجوب مهم است و لذا با فرض استحاله معلق خطاب ها با یکدیگر هم زمان هستند.

ان قلت: خطاب ها از نظر زمانی یکی هستند ولی اختلاف رتبه دارند زیرا قائلین به ترتب می‌گویند فعلیت مهم در طول اهم است و طولیت یعنی اختلاف رتبه و بعد تحلیل می‌کنند به دو رتبه اختلاف دارند زیرا فعلیت اهم الان باید بیاید بعد این تکلیف فعلی عصیان شود و بعد مهم فعلی شود. عصیان در رتبه‌ی متاخر از اهم است زیرا عصیان و امتثال معلول فعلیت تکلیف هستند و تا فعلیت نباشد عصیان معنا ندارد، حکم انشایی را نمی‌شود عصیان و امتثال کرد. فعلیت یک نوع علیتی برای تحقق عنوان امتثال و عصیان دارد. بعد از تحقق عصیان، موضوع مهم محقق می‌شود و مهم فعلی می‌شود.

قلت: همان طور که خطاب و حکم و وجوب اهم با خطاب و وجوب مهم هم زمان هستند، اختلاف رتبه هم ندارند، زیرا اختلاف رتبه، مناط می‌خواهد. مناط در معصیت هست، پس معصیت در رتبه‌ی متاخر از اهم است و در رتبه‌ی متقدم بر خطاب مهم است، زیرا شرط موضوع مهم است و تا موضوع فعلیت پیدا نکند حکم فعلیت پیدا نمی‌کند ولی به چه مناطی مهم متأخر از اهم است؟ هیچ مناطی نداریم و اهم نسبت به مهم علیت ندارد.<sup>۲</sup> معلول متاخر از وجود علت خود است وجود علت نیز تقدم دارد بر وجود معلول خود، لکن علیت مناط می‌خواهد. شبیه به عدم که در عین حالی که عدم با وجود هم رتبه است ولی این تقدم و تاخر را نمی‌توان به عدم نسبت داد زیرا عدم، مناط ندارد و لاشیء است. (ما قبل این کلام محقق خوئی را رد کردیم و گفتیم که عدم رتبه هم ندارد و لاشیئیت را تا آخر حفظ کنید و عدم را در رتبه علت نبرید زیرا وقتی در رتبه علت ببرید، به او شیئیت داده‌اید و اشکال ما به ایشان این بود که مثال به عدم غلط است ولی مطلبی که فرمودید درست است، چنانچه امام نیز قائل به این مطلب است). پس تقدم و تاخر مناط می‌خواهد و مناط باید درون خود شی باشد و هیچ مناطی در خطاب مهم نیست تا متاخر از اهم باشد. تعبیری زیبایی محقق خوئی چنین است: «إن تأخر الأمر بالمهم عن عصیان الأمر بالأهم المتأخر عن نفس الأمر به، لا یوجب تأخره عن نفس الأمر بالأهم، وقد فصلنا الحدیث من هذه الناحیه فی أول بحث الضد فلاحظ.»<sup>۳</sup> و این غایت کلام فنی ایشان است.

پس بنا بر قول به استحاله واجب معلق، خطاب اهم و مهم هم زمان و هم رتبه هستند البته در فرض جواز واجب معلق خطاب معلق می‌تواند قبل از زمان واجب بیاید لذا وجه مشترک هر دو مبناء این است که خطاب اهم و مهم هر دو هم زمان هستند. بنابراین مصبّ نزاع ما در ترتب، مسأله استحاله و یا جواز معلق نیست، بلکه مصبّ نزاع ما در ترتب این است که آیا اجتماع دو خطاب و دو حکم فعلی از موجب اجتماع ضدین می‌شود، یعنی طلب جمع

<sup>۲</sup>. استاد فرمودند اصل این کلام محقق خوئی مطلب خوبی است و این حضرت امام نیز این را بحث کرده است و حرف خوبی است

<sup>۳</sup>. محاضرات فی اصول الفقه (طبع موسسه احیاء آثار السید الخوئی)؛ ج ۲؛ ص ۴۰۹.

ضدین می‌کنیم یا نه؟ هم طبق مبنای محقق خوئی که قائل به جواز واجب معلق هست و زمان خطاب و واجب را دو زمان قرار می‌دهد و هم طبق مبنای محقق نائینی که قائل به استحاله معلق است و خطاب و واجب را کنار همدیگر قرا می‌دهد زیرا در ترتب کسی نمی‌خواهد فرض کند بعد از معصیت تازه خطاب مهم شکل می‌گیرد بلکه فرض این است که خطاب مهم از اول هست، لذا در هر دو مبناء خطایها هستند و هر دو حکم فعلی وجوب ازاله و وجوب صلوات هست لکن میرزا می‌خواهد وجوبها را به واجب‌ها متصل کند و محقق خوئی می‌خواهد جدا کند ولی هر دو می‌خواهند کاری کنند که جمع ضدین پیش نیاید.

مخلص کلام: اینکه وجوب از واجب جدا است یا وجوب از واجب جدا نیست این هیچ ربطی به بحث ترتب ندارد، بلکه فرض بحث ترتب این است که ما دو وجوب فعلی داریم که در مقابل یکدیگر هستند آیا طلب این دو مستلزم جمع بین ضدین در عمل مکلف است؟ ما می‌خواهیم بگوییم که این‌ها ملازمه‌ای با یکدیگر ندارند.

مقرر: حسن مهاجری